

بررسی ولایت بر ممتنع در نظریه انتخاب و انتصاب

روح الله بهرام ارجاوند*

تأیید: ۱۴۰۴/۶/۲۲

دریافت: ۱۴۰۴/۱/۱۵

چکیده

دو دیدگاه ولایت انتصابی و انتخابی فقیه، قائلین به ولایت فقیه را به دو دسته تقسیم می‌کنند؛ غالب فقهای که حکومت ولی فقیه در زمان غیبت را قبول دارند، قائل به نظریه انتصاب هستند و مشروعیت ولی فقیه و حکومتش را ناشی از نصب او توسط امام معصوم (علیه السلام) می‌دانند. در مقابل، بعضی مشروعیت حکومت ولی فقیه را منوط به انتخاب مردم می‌دانند. آنجایی که تشکیل حکومت اسلامی توسط فقیه جامع‌الشرائط مستلزم وضع قوانین و احکامی است که او برای اداره جامعه و با توجه به دایره اختیاراتش و با لحاظ مصلحت جامعه وضع می‌کند، لذا با توجه به دو نظریه موجود و وجود مخالف و منکر ولی فقیه، این سؤال مطرح می‌شود که آیا از لحاظ فقهی احکام مجعول حاکم علاوه بر این که برای موافق او لازم‌الاجراء و نافذ است، برای ممتنع یا منکر حاکم نیز نافذ و لازم‌الاجراء است؟ و آیا لزوم تبعیت احکام حاکم، طبق نظریه‌ای که قائل به انتخابی بودن منصب ولایت برای فقیه است، با نظریه‌ای که قائل به انتصابی بودن منصب ولایت است، تفاوت دارد؟ در نوشته پیش رو که به روش مراجعه به منابع کتابخانه‌ای است و در جمع‌آوری رایانه‌ای اطلاعات پیرامون اهداف مورد نظر انجام گرفته است، از طریق ذکر لوازم دیدگاه انتخاب، نظریه انتصاب را به عنوان دیدگاه صحیح معرفی می‌کند و با استفاده از ادله قرآنی و روایی و عقلی ثابت می‌کند احکام ولی فقیه، حتی برای قائلین به ولایت انتخابی، لازم‌الاجراء خواهد بود و عمومیت وجوب تبعیت را برای موافق و ممتنع ولی فقیه ثابت می‌کند.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، نظریه انتخاب، نظریه انتصاب، ولایت بر ممتنع

* دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه و پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام): gazi1234ab@gmail.com

مقدمه

با توجه به این که مبانی و سنخ ادله مثبت ولایت فقیه به گونه‌ای است که شاید شائبه تحقق حکومتی غیر مبتنی بر آرای مردم را رقم بزند، لذا پیرامون آن اشکالاتی مطرح می‌شود که لازم است پاسخ داده شود. از جمله اشکالات مطرح شده در این زمینه این است که حکم ممتنعین و یا منکرین فقیه حاکم از جهت تبعیت اوامر فقیه حاکم چیست؟ و آیا این حکم با نوع ولایت اثبات شده برای فقیه از حیث انتخابی و انتصابی بودن تفاوتی می‌کند یا خیر؟ ضرورت بحث، از آن جهت است که چون حاکم اسلامی برای پیشبرد اهداف مورد نظر خود ناچار به وضع احکام و یا ایجاد ساز و کارهایی است، اگر عدم پذیرش ولایت از ناحیه بخشی از جامعه از لحاظ فقهی مجوزی برای لازم الاجراء نبودن احکام ولی، نزد ایشان باشد، حاکم نمی‌تواند جامعه را به صلاح و مقصود برساند. نسبت به عنوان و سؤال مقاله حاضر در بین کتب علما و مقالات، نوشته مستقلی وجود ندارد؛ اگرچه نسبت به دایره اختیارات ولی فقیه و یا ادله اثبات ولی فقیه و اصل مشروعیت حکم حکومتی نیز لازم الاجراء بودن قوانین مجلس، مقالات زیادی نوشته شده است، ولی نوشته پیش رو با رویکردی فقهی به بررسی ادله و جایگاه آن در اثبات و عدم اثبات عمومیت وجوب تبعیت احکام در دو بخش اصلی پرداخته است؛ در بخش اول اقوال در مشروعیت ولی فقیه ارائه شده است و نظر صحیح معرفی می‌شود و در بخش دوم نحوه استظهار عمومیت لزوم تبعیت از ادله مشروعیت حکم فقیه نسبت به موافق و ممتنع، طبق نظریه انتخابی بودن و انتصابی بودن ولایت فقیه بررسی می‌شود.

مفاهیم

در نوشته پیش رو مفاهیمی آمده است که لازم است قبل از ورود به اصل بحث از جهت لغوی و اصطلاحی تبیین گردد؛ زیرا اگر چه معنای مفهومی؛ مانند «ولایت»، شاید به سبب تکرار و انس اذهان واضح باشد، ولی مفاهیمی؛ مانند «انتصاب» و «انتخاب» نیاز به توضیح بیش‌تری دارند که در ذیل می‌آید.

ولایت در لغت

ولایت به (فتح واو) به معنای نصرت است و (به کسر واو) به معنای تصدی و صاحب اختیاری یک کار است؛ گفته شده معنای هر دو یکی است و حقیقت آن تصدی و صاحب اختیاری است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۵). هم‌چنین ولایت در معنای سلطنت، چیرگی، رهبری و حکومت نیز استعمال شده است (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۶). در کتب لغت ولایت را به سرپرستی یا دوستی نیز معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۶؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۵۵؛ واسطی‌زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۷۰۴ و صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۳۷۳؛ البته بعضی اعتقاد دارند سرپرستی معنایی است که از برخی از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود (طباطبایی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶).

ولایت در اصطلاح

لفظ ولایت در بسیاری از ابواب فقهی استعمال شده است، ولی تعریف اصطلاحی از این مفهوم، به وضوح لغوی و کاربرد عرفی آن واگذار شده است. البته برخی از معاصرین در صدد بیان تعریف اصطلاحی برای آن برآمده‌اند:

اول: ولایت به معنای امارت و سلطنت بر جان و مال و امور مربوط به دیگری است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲).
دوم: ولایت به معنای حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس است (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۱).

چگونگی مشروعیت ولایت فقیه

قائلین به نظریه ولایت فقیه و حکومت‌داری مبتنی بر آن، نسبت به مشروعیت حکومت ولی فقیه به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: عده‌ای از ایشان قائل به مشروعیت الهی فقیه هستند که به ولایت انتصابی فقیه معروف است و عده‌ای قائل به مشروعیت انتخابی و برآمده از انتخاب مردم هستند، از آن جا که ممکن است

لازم الاجراء بودن احكام حاكم و عموميت آن نسبت به شخص ممتنع و موافق با ولى فقيه، طبق دو نظريه متفاوت باشد، لازم است توضيح اجمالى در مورد هر کدام آورده شود.

ولايت انتصابى فقيه

طبق نظريه انتصابى ولى فقيه، مشروعيت حكومت در زمان غيبت به حكم الهى است و مشروعيت ولى فقيه ناشى از نصب او توسط امام معصوم عليه السلام مى باشد. به اين ترتيب، چنين نظامى مشروعيت خود را از ولى فقيه مى گيرد، نه اين كه ولى فقيه مشروعيتش را از حكومت به دست آورده باشد (مصباح يزدى، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲-۱۶۱). هم چنين آيه الله مظاهرى در مورد ولايت انتصابى مى گويد ولايت انتصابى ولايتى است كه ثبوت ولايت براى فقيه، وابسته به رأى مردم نيست، بلكه از ناحيه خداوند به رسميت شناخته شده است و انتخاب، هيچ نقشى در «مشروعيت» و يا حتى «فعليت» ولايت فقيه ندارد، بلكه تنها عامل مشروعيت ولايت فقيه، انتصابى است كه از جانب شرع مقدس صورت مى گيرد (مظاهرى، ۱۳۸۵، ص ۲۸-۲۷).

امام خمينى رحمته الله عليه در بحث ولايت فقيه؛ اگرچه متعرض اقوال در نوع ولايت فقيه از حيث انتصابى يا انتخابى نمى شود، ولى كلامى دارد كه نه تنها مى توان از آن به عنوان يكي از شاخصه هاى ولايت انتصابى نام برد، بلكه مختار ايشان را نيز در اين بحث مشخص مى كند. ايشان مى گويد:

اگر براى فقها امكان اجتماع و تشكيل حكومت نبود؛ هر چند كه در تأسيس حكومت اسلامى (به خاطر نداشتن قدرت) معذورند، ولى منصب ولايت آن ها ساقط نمى شود و با اين كه حكومت ندارند، بر امور مسلمين و بلكه بر نفوس مسلمين ولايت دارند (امام خمينى، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۲۴).

تعايير ايشان گويائى يك ويژگى اساسى در ولايت انتصابى است؛ زيرا اين كه منصب ولايت در هر حال براى فقيه ثابت باشد و يا در فرض عدم توفيق در به فعليت رساندن آن، باز هم ولايتش بر امور مسلمين، حتى بر نفوس آن ها ثابت باشد، فقط با ولايت

انتصابی فقیه مناسب دارد. هم چنین کلام مذکور مختار امام خمینی علیه السلام را در بحث نوع ولایت فقیه مشخص می‌کند.

بررسی قول انتصابی بودن ولایت فقیه

اشکالی نسبت به نظریه انتصاب در ولایت فقیه مطرح شده است مبنی بر این که نظریه انتصاب از جهت ثبوتی صحیح نیست؛ از طرفی بحث اثباتی از نظریه «نصب عام» نیز متوقف بر صحت نصب در مقام ثبوت است. تقریر اشکال به این صورت است که هرگاه دو یا چند فقیه واجد شرایط رهبری وجود داشته باشند، از نظر مقام ثبوت، پنج فرض می‌توان تصور نمود که همگی مخدوش هستند. بنابراین، نظریه «انتصاب»، از نظر مقام ثبوت، مردود است و با وجود اشکال در مقام ثبوت، نوبت به بحث در مقام اثبات و بررسی ادله این نظریه نمی‌رسد. این فرض‌ها عبارتند از:

اول: تمامی فقیهان واجد شرایط (به نحو عام استغراقی) دارای ولایت انتصابی از جانب ائمه اطهار علیهم السلام هستند و حق اعمال ولایت برای فرد فرد آنها ثابت است. اما با عنایت به این که فقیهان در استنباط احکام و تشخیص حوادث روزمره و موضوعات مهم و مورد ابتلای مردم، مانند جنگ و صلح، اختلاف نظر دارند، از این رو، نصب همگی ایشان و تعدد حاکمان بالفعل، موجب هرج و مرج و در نتیجه، نقض غرض می‌گردد؛ زیرا یکی از اهداف حکومت، حفظ نظام و اتحاد است.

دوم: تمامی فقیهان واجد شرایط (به نحو عام استغراقی) از جانب ائمه اطهار علیهم السلام ولایت مستقل دارند، ولی اعمال ولایت تنها برای یکی از ایشان جایز است. این فرض دو اشکال دارد:

الف) اگر روشی برای تعیین فقیه دارای حق اعمال ولایت نباشد، نصب وی لغو خواهد بود و اگر معیار تعیین او، انتخاب عمومی یا رأی صاحب نظران (اهل حل و عقد) یا توافق خود فقها باشد، معنایش دخالت انتخاب در تعیین حاکم است، مگر این که گفته شود نصب برای مشروعیت است و انتخاب برای تعیین کسی که متصدی حاکمیت می‌گردد که در این صورت نیز کسی که از سوی مردم انتخاب نشود، حق دخالت ندارد.

ب) جعل ولایت برای سایر فقیهان، لغو و قبیح است.

سوم: تنها یکی از ایشان، به مقام ولایت (به نحو عام بدلی) نصب شده است. اشکال این فرض آن است که اگر روشی برای تعیین فقیه دارای حق اعمال ولایت نباشد، نصب وی لغو خواهد بود و اگر تعیین وی به انتخاب باشد، هم نصب لغو خواهد بود. مگر این که قائل به نصب و انتخاب با هم بشویم که در فرض سابق گذشت و اگر گفته شود اعلم فقها متعین است، می‌گوییم اولاً: ممکن است دو یا چند فقیه از نظر علمی مساوی باشند. ثانیاً: مردم و اهل خبره غالباً در تشخیص اعلم، دچار اختلاف می‌شوند و باز تعدد حاکمان بالفعل لازم می‌آید که مستلزم نقض غرض است.

چهارم: مجموع فقیهان جامع شرایط (به نحو عام مجموعی) منصوب به ولایت شده‌اند، ولی اعمال ولایت هر یک، منوط به توافق با دیگران است.

پنجم: ولایت و رهبری برای مجموع فقیهان جامع شرایط (به نحو عام مجموعی) جعل شده است. بر این اساس، همگی آنان به منزله یک رهبرند و اتفاق نظرشان در اعمال ولایت واجب است. نتیجه عملی فرض چهارم و پنجم، یکسان است. اشکال دو فرض اخیر، آن است که مخالف سیره عقلا و متشرع است. علاوه بر آن، اداره شؤون جامعه؛ به خصوص در مواقع حساس، متوقف بر وحدت نهاد تصمیم‌گیری است. حال با توجه به این که نصب فقها از سوی ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) برای ولایت بالفعل وجه معقولی ندارد، لذا نوبت به مقام اثبات نمی‌رسد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۱۵-۴۰۹) و اگر ظاهر برخی از روایات هم، دال بر نصب فقیه باشد، باید آن ظاهر را بر اهلیت و شأنیت فقها برای ولایت حمل نمود؛ یعنی روایات، فقها را به عنوان افراد واجد شرایط رهبری به مردم معرفی نموده‌اند، ولی فعلیت ولایت فقها تنها با رضایت و انتخاب مردم محقق می‌شود (همان، ص ۴۴۵).

پاسخ صحیح به اشکال ثبوتی این است که شق سوم از فروض مطرح شده در اشکال یعنی منصوب بودن یکی از فقهای جامع‌الشرائط مورد قبول است؛ شارع در مقام ثبوت، تنها افقه و اورع و اقوا را منصوب کرده است و راه تشخیص وی را به دست خبرگان و فقیه‌شناسان سپرده است.

در واقع شارع مقدس فقهی را که در مجموع، بیش از سایر فقیهان، واجد شرایط لازم برای ولایت باشد، برای این امر خطیر نصب نموده است؛ زیرا چون مسأله «ولایت» مثل نماز جماعت نیست تا هر عادل بتواند عهده‌دار سمت امامت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه اول، وظیفه کسی است که اعلم، اتقی، اشجع و با تدبیرتر از دیگران باشد و حال آن‌که کم‌تر اتفاق می‌افتد دو نفر در تمام این خصوصیات، مساوی باشند. علاوه بر این که طبع مسأله «ولایت» به خاطر مشکلات و مصائبی که در بر دارد، برخلاف افتا و امثال آن، به گونه‌ای است که کم‌تر کسی داوطلب قیام بر آن می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۱۸۷). به این ترتیب، در مورد فقیهان یک عصر، دو احتمال وجود دارد: احتمال اول این است که یک فقیه، اعلم از دیگران در رهبری و ملکاتی است که مربوط به رهبری است؛ اتقی و اعلم، مدیرتر، مدبرتر، سیاست‌مدارتر و بینش سیاسی - اجتماعی او بیشتر است. در این فرض، برابر ضوابط اسلامی، او در عصر غیبت، به نحو «تعیین»، البته به نصب عام، نه نصب خاص برای رهبری منصوب گردیده است. فرض دوم این است که هیچ‌یک از فقیهان عصر؛ چه در مسائل رهبری، چه در مسائل فقهی و چه در مسائل تقوایی اعلم و افقه و اعدل از دیگران نباشد و همگی همتای هم باشند. در این حالت نیز یک مسأله کلامی و دو مسأله فقهی وجود دارد: مسأله کلامی آن است که خداوند، سمت رهبری را برای عنوان فقیه جامع شرایط که قابل انطباق بر هر کدام از آنان است، نصب فرموده است. اما دو مسأله فقهی، یکی این است که چون این فقیهان همتای یکدیگرند، تصدی این سمت بر آنان، واجب کفایی است و بر هیچ‌یک واجب عینی نیست و مسأله دیگر فقهی آن است که پذیرش ولایت یکی از این فقیهان، بر مردم واجب تخییری است، نه واجب تعینی. بنابراین، با تصدی یک فقیه، تکلیف از دیگران ساقط است؛ چه این که امت، با رجوع به یک فقیه، به دیگری رجوع نخواهند کرد. خلاصه آن‌که اگر یکی از فقیهان، در سیاست یا مدیر و مدبر بودن، کارآمدتر از دیگران بود، رهبری را بر عهده می‌گیرد، در غیر این صورت یکی از آنان بر اساس واجب کفایی اقدام می‌کند و متصدی امر می‌شود و دیگر فقیهان با او مزاحمت نمی‌کنند و در این حالت، واجب تخییری مردم به واجب تعینی تبدیل

می‌شود و مردم برای جلوگیری از هرج و مرج، به همان فقیه متصدی رجوع می‌کنند و ولایت او را می‌پذیرند... ولایت اعلم و غیر اعلم، مانند مرجعیت، در طول یکدیگرند؛ یعنی با وجود اعلم، نوبت به غیر اعلم نمی‌رسد. بنابراین، در صورتی که یکی از آنان در فقه سیاسی و مانند آن، اعلم از دیگران باشد، فقط فقیه اعلم منصوب است و در صورتی که همه فقیهان همتای یکدیگر باشند، همه به نحو واجب کفایی منصوب هستند (همان، ص ۳۹۳-۳۹۱). پس برای تشخیص ولی فقیه، باید مجموع ویژگی‌ها و شرایط را لحاظ کرد و با نمره‌دادن به هر یک از آن‌ها معدل مجموع امتیازات را در نظر گرفت. ولی فقیه اولاً، باید کسی باشد که حدّ نصاب همه شرایط (فقاہت، تقوا، کارایی در مقام مدیریت جامعه) را داشته باشد و ثانیاً، در مجموع امتیازاتی که از این سه ملاک کسب می‌کند، از دیگران برتر و بالاتر باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰-۱۲۹).

جمع‌بندی پاسخ در این بخش این است که در فرض وجود فقیه اعلم به امور رهبری، تنها او منصوب برای ولایت است و دیگر فقیهان، ولایت ندارند؛ نظیر مرجعیت اعلم و اما در صورتی که چنین فقیهی یافت نشد و همه فقیهان در صفات رهبری همتای یکدیگر بودند، ولایت برای همه فقیهان ثابت است (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۴۱۲-۴۱۱).

ولایت انتخابی فقیه

ولایت انتخابی فقیه یکی از نظریات در باب ولایت فقیه است که طبق آن، فقهای جامع‌الشرائط از طرف ائمه علیهم‌السلام منصوب نشده‌اند، بلکه ائمه علیهم‌السلام به واسطه ذکر شرایطی، ولایت شأنی و صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را برای بعضی از فقها اثبات می‌کنند و این مردم هستند که با انتخاب یکی از فقهای واجد شرایط، ولایت او را به فعلیت می‌رسانند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۱۶).

بررسی قول انتخابی بودن ولایت فقیه

آقای مظاهری در مقام اشکال به نظریه انتخاب می‌گوید طبق تعریف نظریه انتخاب که فعلیت ولایت برای فقیه باید با انتخاب مردم صورت گیرد، قول به انتخاب، مانند

مسأله وکالت می‌شود؛ یعنی همان‌طور که در وکالت، موکل موظف به پیروی از وکیل خود نیست و هر زمان که اراده کند، می‌تواند او را بر کنار نماید. در حالی که بنا بر ادله ولایت فقیه - که در نوشتار حاضر به خاطر مفروغ‌عنه بودن ثبوت ولایت فقیه، هیچ‌کدام از آن‌ها مطرح نشد -، حکم فقیه حکم خداست و این‌گونه نیست که ولی فقیه با اراده مردم از منصب خود عزل شود؛ زیرا با نصب مردم نیامده است که با عزل ایشان برود و اساساً احتمال این‌که: در زمان عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام، اداره امور عامه به خود جامعه مسلمانان واگذار شده؛ بدین‌گونه که آنان موظف باشند شخص صالح جامع الشرائطی را برای این امور انتخاب نمایند؛ یعنی در چارچوب شرایطی که برای ولی امر از کتاب و سنت و عقل استفاده می‌شود، تا او پس از انتخاب، اداره این قبیل امور را به عهده گیرد، احتمالی بدون وجه است و لذا نمی‌تواند تحت قاعده «اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال» قرار گیرد و استدلال قائلین به نظریه انتصاب را مخدوش کند، بلکه این سخن، منتج به پدیده استعماری جدایی دین از سیاست و حکم به نابودی اسلام است و این‌جا همان نقطه اساسی اختلاف بین مذهب تشیع و تسنن است؛ چرا که شیعه در اصول دین با اهل سنت اختلافی ندارد، جز در این‌که ولایت را انتصابی و از قبل خداوند می‌داند، ولی اهل سنت معتقدند امر ولایت و حکومت، منصوص و انتصابی نبوده و مردم می‌توانند زعیم و رهبر خود را انتخاب نمایند. بنابراین، این‌که گفته شده «ولایت فقیه از ناحیه مردم تثبیت می‌شود و یا فعلیت حکومت به انتخاب مردم می‌باشد و از طرف خدا و ائمه علیهم السلام فقط شرایط منتخب تعیین شده است»، سخن نادرست و غیر موجه است؛ چرا که معنای این سخن این است که ولایت فقیه امری «اقتضایی» باشد و «فعلیت» پیدا نمی‌کند، مگر با انتخاب مردم که موجب جلب مساعدت و همکاری آن‌ها در امر حکومت و اجرای قوانین و اوامر و نواهی نظام می‌شود. در واقع چنین ادعایی از خلط بین «اعمال ولایت» و «فعلیت ولایت» سرچشمه می‌گیرد. به بیان دیگر، آنچه منوط به مساعدت مردم است که ناشی از امر انتخاب نیز می‌باشد، اعمال ولایت است و بین اعمال ولایت با اصل ثبوت و فعلیت ولایت فرق است (مظاهری، ۱۳۸۵، ص ۲۸-۲۷).

به نظر می‌رسد قائلین به نظریه انتخاب به دلیل این که مردم در تشکیل حکومت و استقرار یک نظام سهم اساسی داشته تا در صحنه حاضر نشوند و به عنوان بازوی توانای رهبری در اطراف او اجتماع نکنند، حکومتی تشکیل نمی‌گردد، لذا اصل انعقاد امامت، مقام رهبری و زعامت را وابسته به انتخاب مردم دانسته‌اند، غافل از این که مردم در اصل انعقاد امامت نقش ندارند، بلکه آنان در مقام اثبات، اجرا و به فعلیت رساندن این مقام نقش دارند؛ زیرا اصل انعقاد امامت و رهبری و نفوذ تصرفات برای امام معصوم (علیه السلام) در عصر حضور و برای فقیه جامع شرایط، در عصر غیبت نیازی به رأی و نظر مردم ندارد، پس آن چه به رأی و اعلام وفاداری مردم وابسته است، مرحله دوم است؛ زیرا اجرا و به فعلیت رساندن مقام امامت و ولایت، نوعی تکلیف است و تکلیف فرع بر قدرت است و قدرت هم در این مورد از سوی مردم تأمین می‌شود و اگر مردم در اطراف فقیه جمع نشوند و او را قادر بر تشکیل حکومت نکنند، فقیه در تشکیل حکومت معذور است؛ هر چند که واجد مقام زعامت و ولایت باشد. بدین معنا که اصل مقام ولایت غیر از اجرا و به فعلیت رسیدن آن است؛ زیرا ولایت از جهت مبادی عالی و معصومین (علیهم السلام) به فقیه جامع شرایط داده شده، ولی اجرای آن مشروط به شرایط، از جمله اجتماع مردم است. بنابراین، ممکن است شخصی مانند علی (علیه السلام) دارای مقام ولایت باشد، ولی در رأس حکومت ظاهری نباشد (طاهری، ۱۳۹۶/۲/۱۱، ص ۳-۲، <http://www.imam-khomeini.ir/fa/n121480/>).

عمومیت لزوم تبعیت حکم فقیه

بحث از مسلک انتصاب و انتخاب در ولایت فقیه توسط کسانی مطرح شده است که اصل ولایت فقیه نزد ایشان اثبات شده است؛ لذا در نوشته حاضر اثبات ولایت فقیه مفروغ عنه است و ادله آن بررسی نمی‌شود، بلکه بحث در این است که اگر کسی اصل ولایت فقیه را قبول دارد، ولی قائل به نظریه انتخاب در نوع ولایت فقیه است، بر چه اساسی در فرض عدم انتخاب ولی فقیه از جانب چنین شخصی

احکام و اوامر ولی بر او لازم الاجراء می شود؛ زیرا در نگاه صاحب نظریه انتخاب، مشروعیت اعمال ولایت توسط فقیه، منوط به انتخاب اشخاص است. ازاین رو، در این بخش اثبات عمومیت وجوب اطاعت احکام ولی برای ممتنع و منکر او با استفاده از ادله لفظی و غیر لفظی بررسی می شود.

استدلال به آیه «أولی الامر»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء (۴): ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند اطاعت کنید و رسول خدا و اولی الامر از طرف خدا و رسول را اطاعت کنید.

جهت استدلال به آیه شریفه لازم است در مورد دو لفظ «أطیعوا» و «أولی الامر» توضیحاتی داده شود: علامه طباطبایی در مورد لفظ «أطیعوا» در فقره «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» می گوید اطاعت از خداوند همان پیروی از دستورات رسول خدا ﷺ است که از طریق وحی به ایشان منتقل شده است و پیامبر ﷺ آن ها را به مردم منتقل کرده است و اطاعت از خدا همان اطاعت از احکام حاکم اسلامی است. هم چنین اطاعت در آیه شریفه مطلق آورده شده است، در نتیجه شامل احکامی می شود که اگرچه از جانب رسول خدا است، ولی غیر از حکم خدا است؛ با این قید که موافق با حکم خدا است و یا مخالفتی با حکم خدا ندارد (طباطبایی، بی تا، ج ۴، ص ۳۸۹). بنابراین، مطابق دلالت آیه شریفه «أطیعوا» شامل اطاعت از تمام احکام مجعول رسول و اولی الامر می شود. در تکمیل استدلال به آیه شریفه باید منظور از «أولی الامر» نیز روشن گردد تا مشخص شود آیا شامل فقیه جامع الشرائط نیز می شود؟

با توجه به روایات، مقصود از «أولی الامر»، معصومین علیهم السلام هستند (طباطبایی، بی تا، ج ۴، ص ۳۸۹ و امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۷۵)، ولی از آن جایی که خود ائمه علیهم السلام دستور داده اند از فقیه جامع الشرائط اطاعت شود^۱ (در بخش بعدی روایت و استدلال به آن خواهد آمد)، لذا فقیه هم در طول اولی الامر قرار می گیرد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲). به بیان دیگر، همان طور که اطاعت از اولی الامر واجب شمرده شده است،

اطاعت از احکام فقیه نیز واجب است؛ چون یکی از اوامر ائمه علیهم السلام لزوم اطاعت از فقیه است (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۵، ص ۲۳).

ممکن است به استدلال این گونه اشکال شود که استناد به آیه شریفه برای اثبات عمومیت وجوب شرعی اطاعت از ولی فقیه است؛ در حالی که در نظر قائل به نظریه انتخابی که به حاکم اسلامی رأی نداده است و او را انتخاب نکرده، اصلاً حاکم مشروعیت ندارد تا اوامرش وجوب پیدا کند، لذا استناد به آیه شریفه وجوب اطاعت احکام ولی را برای ممتنعی که قائل به مسلک انتخاب است، ثابت نمی کند.

در پاسخ به اشکال می گوئیم تبعیت از احکام فقیه در آیه شریفه را نمی توان مختص افرادی دانست که حاکم فقیه را قبول داشته و مشروع می دانند؛ زیرا همان طور که اثبات شد، اطاعت از ولی فقیه در طول اطاعت از اولی الامر است و اگر اطاعت از اولی الامر اختصاص به کسانی داشته باشد که ایشان را مشروع می دانند، نقض غرض در امر شارع لازم می آید؛ زیرا غرض شارع از امر به تبعیت از اولی الامر، هدایت همه بندگان و رسیدن به صلاح است. بنابراین، وجوب اطاعت از احکام ولی فقیه، شامل شخص ممتنع نیز می گردد؛ چه قائل به نظریه انتصاب باشد و چه انتخاب.

استدلال به روایت

روایت مورد بحث در این بخش همان روایتی است که در تکمیل استدلال به آیه در قسمت قبلی مورد استناد واقع شد؛ در این مرحله استدلال به روایت مستقلاً بررسی می شود تا چگونگی دلالت آن روشن گردد.

روایت مقبوله عمر بن حنظله

و فی کتاب إكمال الدین و إتمام النعمة، عن محمد بن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن یعقوب، عن إسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً - قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علیّ فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان علیه السلام - أما ما سألت عنه أرشدک الله و ثبتک إلی أن قال: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا - فإنّهم

فهرست

سال سی ام / شماره دوم / پیاپی ۱۱۶



حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ - وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
و عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۷۰
و عاملی، بی تا، ج ۲۷، ص ۱۴۰)؛ مرحوم کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل
می کند که از محمد بن عثمان (العمری) درخواست کردم تا کتابی که در آن
از مسائل مشکلی سؤال کرده بودم را به امام برساند، لذا ایشان توقیعی به
خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و در جواب از آن بود را آورد که در آن
جواب داده بودند: و اما حوادثی که به وقوع می پیوندد در آن به راویان
احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند
هستم بر آنان.

بررسی سند مقبوله

اگرچه در منابع رجالی تصریحی بر وثاقت عمر بن حنظله وجود ندارد، ولی
فقهایی، مانند شهید ثانی و سید نعمت الله جزایری او را توثیق کرده اند (شهید ثانی،
۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۹ و کلباسی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۴۵). هم چنین مرحوم شاهرودی در
مورد مقبوله می گوید:

در اعتبار سند مقبوله جای اشکال نیست؛ زیرا اصل توقیع و شواهد موجود در آن بر
علو منزلت اسحاق دلالت دارد (شاهرودی، ۱۴۰۲ق، ج ۳، ص ۳۴۵). علاوه بر این که
محقق داماد نیز در مورد سند روایت مقبوله می گوید در فرضی که سند، حتی فی نفسه
صحیح نباشد، ولی عمل مشهور ضعف آن را جبران می کند (محقق داماد، ۱۴۱۸ق،
ص ۴۴۰).

نحوه استدلال به مقبوله

در مورد فقره (فارجعوا فیها إلى رواة أحاديثنا)، دو احتمال وجود دارد: احتمال اول
این که وجوب رجوع به فقها جهت فراگیری و اخذ روایاتی باشد که در نزد ایشان است
و احتمال دوم این که وجوب رجوع به فقها به خاطر اخذ احکامی باشد که ایشان از
روایات استنباط کرده اند. طبق احتمال اول، اصلاً نمی توان بر مطلوب که عمومیت لزوم
تبعیت حکم فقیه است، استدلال کرد؛ زیرا فراگیری روایات لزوماً به معنای وجوب

تبعیت از فقیه و راوی نیست، اما احتمال دوم نیز فقط جواز تقلید را ثابت می‌کند، بنابراین، با احتمالات مذکور، روایت مجمل شده و حتی بر جواز تقلید هم نمی‌توان استدلال کرد. اما فقره (فإنهم حجتی علیکم)؛ اگرچه دلالتی بر ثبوت مطلق ولایت برای فقیه ندارد، اما می‌تواند به مثابه علتی برای آن‌چه در فقره قبل از آن آمده است باشد؛ یعنی (الرجوع الی الرواة فی الحوادث الواقعة) و حسن تعلیل متوقف بر عمومیت آن است؛ زیرا در غیر این صورت، شبیه مصادره خواهد بود؛ مانند وقتی که گفته می‌شود (لا تأکل الرمان، لأنّه حامض)، اگر علت، کبرایی کلی نباشد و منظور فقط تُرشی انار باشد، تعلیل صحیح نخواهد بود؛ زیرا مثل این است که گفته شود (لا تأکل الرمان، لانه رمان) که استهجان آن بدیهی است. در مقام نیز اگر منظور امام علیه السلام از عبارت (حجتی)، جواز رجوع به فقها در فتوا به جهت امر امام علیه السلام باشد، در واقع مثل این است که گفته شود (جایز است به فقها رجوع شود؛ چون از ناحیه ما جایز شده است)، علاوه بر این‌که مستلزم اخصیت محمول از موضوع می‌باشد؛ زیرا مثل این است که گفته شود (در احکام کلی حوادث واقع شده، جایز است به روایت مراجعه شود) که صحیح نیست؛ چون منظور از حوادث، هر حادثه‌ای است که به نظام معد و معاش تعلق می‌گیرد که در زمان حضور امام علیه السلام به او رجوع می‌شود. پس رجوع، گاهی به خاطر حکم کلی است و گاهی به خاطر حکم جزئی (مانند رفع خصومت و یا تنفیذ امر در باب ولایات)، لذا اگر رجوع را به خصوص رجوع به روات در احکام کلی حمل کنیم، جواز رجوع فقط در بعضی از حوادث صادر شده است، پس جواب مطابق با عمومیت سؤال (عمومیت حوادث) نخواهد بود؛ درحالی‌که لفظ (حجتی) چون اطلاق دارد، ظهور در این دارد که روات قائم مقام امام علیه السلام در تمام شؤونی هستند که به منصب امامت بر می‌گردد؛ زیرا لفظ (حجت) غیر از وکیل و نایب است، در واقع مثل این است که امام گفته باشند (توسط روات حجت بر شما در تمام حوادث تمام است) و این معنا با عمومیت تناسب دارد و چیزی هم در کلام امام علیه السلام وجود ندارد که (حجت) را از اطلاقش؛ به خصوص باب افتا یا قضا منصرف کند. بنابراین، مقتضای ظهور عرفی این است که روات از ناحیه امام علیه السلام در تمام حوادث حجت هستند؛ همان‌طور که ائمه علیهم السلام حجت

خداوند بر همه خلائق در تمام امور هستند. پس مقتضای فقره مذکور، ثبوت ولایت عامه برای فقیه است، مگر آن چه که اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد (شاهرودی، ۱۴۰۲ق، ج ۳، ص ۳۵۷). به این ترتیب، با استناد به مقبوله، عمومیت و اطلاق ولایت فقیه ثابت می شود و اگر ولی فقیه حکمی جعل کرد، همه اشخاص در برابر آن حکم مساوی هستند و برای موافق و ممتنع ولی فقیه لازم الاجراء است؛ زیرا به اقتضای مناسبت حکم و موضوع نمی توان از طرفی ادعا کرد اطلاق و عمومیت برای رجوع به فقیه نسبت به همه حوادث وجود داشته باشد، ولی تبعیت نسبت به احکام او جایز باشد؛ زیرا مکلف از شارع سؤال می کند، اگر تبعیت از احکام ولی فقیه جایز است، پس به چه غرضی مراجعه به فقیه در همه احکام و کسب تکلیف از او در تمام حوادث واجب شده است؟ هم چنین اگر عمومیت وجوب تبعیت برای موافق و ممتنع ولی فقیه ثابت شود، فرقی ندارد ممتنع قائل به نظریه انتصاب باشد یا انتخاب؛ زیرا اگر وجه تفصیل همان بیانی باشد که در استدلال به آیه «اولی الامر» آمد، در جواب گفته می شود تفصیل ادعایی بر خلاف اطلاق کلام امام علیه السلام در (فانهم حجتي علیکم) است؛ چون شخص ممتنع قائل به نظریه انتخاب در حوادث؛ چه به ولی فقیه مراجعه کند و چه مراجعه نکند، اگر ولی فقیه نسبت به حادثه واقع شده حکمی صادر کرد، اطلاق (فانهم حجتي علیکم) با تأکیدی که در آن به واسطه «ان»، «هم»، «یا» در حجتی و «علیکم»، آورده شده، مانع از هرگونه تفصیل احتمالی بین مخاطبین و یا انواع حوادث می شود.

اثبات لزوم عقلی تبعیت از احکام فقیه

بر اساس خرد و عقل انسان، هرج و مرج محکوم و جلوگیری از فتنه و آشوب واجب است. بنابراین، اقامه نظام، حفظ مصالح عمومی جامعه، گسترش معروف، رفع ظلم و فساد و دفاع از جامعه، امری ضروری و لازم است و این اهداف جز در سایه دولت صالح عادل و مقتدر میسر نیست؛ تا جایی که بعضی از فقهای شیعه ادعای وجود اجماع برای ضرورت تشکیل حکومت کرده اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

بنابراین، از یک طرف، تشکیل دولت برای اجرای این اهداف و در نتیجه انتخاب شخصی برای به دست گرفتن زمام امور ملت و مملکت، به حکم عقل لازم و ضروری است و از طرف دیگر، سیره عقلا بر این استمرار یافته که در برخی از اعمال خویش نایب می گیرند و کارهایی را که خود قادر به انجام آن نیستند، به دیگری که توان انجام آن را دارد، واگذار می کنند، لذا همان عقلی که به ضرورت تشکیل حکومت حکم می کند، اطاعت از احکام حکومت را نیز جهت نیل به اهداف، ضروری می داند و حکم به لزوم تبعیت از آن می کند و در این حکم خود نیز استثنایی قائل نمی شود؛ زیرا جواز تبعیت از احکام و یا قائل شدن به استثنا برای بعضی را، نقض غرض حکم خود به فلسفه تشکیل حکومت می داند. البته در تمسک به دلیل عقل جهت اثبات لازم الاجراء بودن احکام فقیه و عمومیت آن نسبت به موافق و ممتنع فرقی نمی کند نظریه ولایت انتخابی و یا ولایت انتصابی را اختیار کرده باشیم؛ زیرا طبق هر دو نظریه حکم عقل، به لزوم تبعیت خواهد بود؛ چون مناط حکم عقل در هر دو واحد است.

اثبات لزوم شرعی تبعیت از حکم فقیه با ملازمه بین حکم عقل و شرع

اگر لزوم عقلی تبعیت از احکام حاکم مشروع در مرحله قبل پذیرفته شود و از طرفی قائل به مبنایی باشیم که بین حکم عقل و شرع ملازمه برقرار می کند، لزوم شرعی تبعیت از احکام حاکم مشروع نیز ثابت می شود. زیرا در دلیل عقل گذشت که تشکیل حکومت و ضرورت وجود آن جهت جلوگیری از هرج و مرج و برقراری نظم و امنیت تردیدناپذیر و مطابق با حکم عقل است، از طرفی چون قوانین اسلام متنوع بوده و از گستردگی زیادی برخوردار است و تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی را در بر می گیرد، فقط وجود یک حکومت اسلامی است که می تواند غرض مورد نظر را تأمین کند و با توجه به این که وجود حکومت بدون وضع قوانین و مقررات ممکن نیست و وضع قوانین هم بدون عمومیت لزوم تبعیت از آن معقول و منتج نیست، در نتیجه لزوم شرعی تبعیت به دنبال لزوم عقلی تبعیت از احکام و قوانین وضع شده در آن

با استفاده از قاعده «ماحكم به العقل حكم به الشرع» اثبات می‌شود. هم‌چنین در استفاده لزوم تبعیت از دلیل ملازمه و عمومیت آن برای موافق و ممتنع فرقی نمی‌کند قول به انتصابی و یا انتخابی بودن ولایت اختیار شود؛ زیرا ملازمه مذکور نیز حكم عقل است و حكم عقل در این جا استثنا نمی‌پذیرد.

لزوم تبعیت از احکام حاکم در کلام فقها

زمانی که کسی را به عنوان حاکم اسلامی تعیین می‌کنند، این‌که به او مجوز تصمیم‌گیری برای اداره جامعه متناسب با مسؤولیت او داده شود؛ به گونه‌ای که در نظام‌های غیر دینی هم، چنین روالی در جریان است. در واقع در تمام نظام‌ها صرف انتخاب حاکم مجوزی برای مبسوط‌الید قرار دادن حاکم در وضع قوانینی است که برای اداره جامعه به صلاح می‌داند. این بیان در کلمات فقها نسبت به حاکم مشروع نیز دیده می‌شود؛ جایی که وضع احکام را به معصومین علیهم‌السلام اختصاص نمی‌دهند و برای هر حاکم مشروعی جایز می‌دانند و حتی اگر دلیل نقلی نیز وجود داشته باشد، آن را ارشاد به حكم عقل بر می‌شمارند (نراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۷۱).

حال اگر حاکم با توجه به مصالح جامعه در وضع احکام اختیار داشته باشد و از طرفی تبعیت از قوانین و احکام مجعول حاکم مشروع، جایز باشد، اثر مطلوب حاکم از وضع احکام مترتب نخواهد شد.

شهید صدر در این رابطه می‌گوید هرگاه حاکم اسلامی با در نظر گرفتن مصلحت عموم به چیزی فرمان دهد، پیروی از او بر همگان لازم است، حتی بر کسانی که عقیده دارند مصلحت مقصود حاکم اهمیت ندارد (صدر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۶).

علامه طباطبایی در بحث تبعیت از حاکم، ابتدا قوانین اسلام را به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌کند و سپس وظیفه وضع قوانین و مقررات متغیر را در فرضی که با توجه به شرایط زمان و مکان به مصلحت باشد، بر عهده حاکم می‌داند و می‌گوید احکام حکومتی تصمیماتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت

آن‌ها با مصلحت زمان می‌گیرد و مطابق آن، مقرراتی وضع می‌کند و به اجرا در می‌آورد (طباطبایی، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۵-۸۳).

علامه در ادامه می‌گوید چنین مقرراتی لازم‌الاجراء و مانند احکام شریعت معتبر هستند؛ با این تفاوت که قوانین شرع ثابت و غیر قابل تغییر هستند، ولی مقررات وضع شده توسط حاکم، قابلیت تغییر دارند و در ثبات و بقا از مصلحتی تبعیت می‌کنند که اصل آن را به وجود آوردند.

شهید مطهری هم با استفاده از عباراتی هم‌چون «اختیارات حکومتی»، «اختیارات وسیع حاکم»، احکام و قوانین حکومتی را یکی از عوامل و راه‌های انطباق اسلام با مقتضیات زمان دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۴-۶۲).

آقای مظاهری نیز در بحث ولایت فقیه در این جهت می‌گوید: در امر ولایت و حکومت، همگان موظف به پیروی از ولی امر هستند؛ زیرا حکم او حکم خداست (مظاهری، ۱۳۸۵، ص ۲۷).

نتیجه‌گیری

با توجه به نقدها و تحلیل‌های صورت گرفته در نوشتار حاضر، می‌توان نتیجه گرفت که نظریه انتصاب به عنوان دیدگاه برگزیده در مشروعیت ولی فقیه می‌باشد و پذیرش نظریه انتخاب، مستلزم لوازمی است که قابل التزام نخواهد بود. هم‌چنین ثابت شد در وجوب تبعیت از احکام ولی فقیه فرقی بین موافق و ممتنع جود ندارد. یعنی احکام و اوامر ولی فقیه برای کسی که قائل به نظریه انتخاب در نوع مشروعیت حکومت ولی فقیه باشد و به حکومت ولی فقیه رأی نداده باشد و او را انتخاب نکرده باشد که اصطلاحاً منکر و یا ممتنع ولی فقیه شمرده می‌شود، نیز لازم‌الاجراء است.

یادداشت‌ها

۱. «فأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا»، (محمد بن یعقوب کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۶).

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

۱. ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۵، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۴ق.
۲. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
۳. امام خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ج ۱۲، ۱۴۲۳ق.
۴. جوادى آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت عدالت و فقاہت، قم: نشر إسرائ، ۱۳۹۸.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت علیہم السلام، بی تا.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان: دار العلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۷. شاهرودی، سید محمود بن علی، کتاب الحج، ج ۳، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۰۲ق.
۸. شهید ثانی، حسن بن زین الدین، متقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ج ۱، قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۴۰۳ق.
۹. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱۰، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.
۱۰. صافی گلپایگانی، لطف الله، امامت و رهبری، قم: انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۵.
۱۱. صدر، سید محمد باقر، الفتاوى الواضحة، ج ۱، بیروت: دار التعاریف للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴ و ۶، قم: انتشارات اسلامی، بی تا.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، مشهد مقدس: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، ج ۱، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ج ۳، ۱۴۱۶ق.
۱۵. فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، قم: منشورات دار الرضی، بی تا.
۱۶. کلباسی، ابوالمهدی، سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، قم: مؤسسه ولی عصر (عج)، ۱۴۱۹ق.
۱۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

۱۸. محقق داماد، سیدمحمد، کتاب الخمس، قم: دار الإسراء للنشر، ۱۴۱۸ق.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۷.
۲۰. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، قم: صدرا، ج ۶، ۱۳۷۴.
۲۱. مطهری، حسین، نکته‌هایی پیرامون ولایت فقیه و حکومت دینی، قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام، ۱۳۸۵.
۲۲. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات العالمیة، ۱۴۰۹ق.
۲۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱۵ و ۲۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۲۴. نراقی، سیدمیرعبدالفتاح بن علی حسین، العناوین الفقهیة، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وایسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۵. واسطی زبیدی، محب الدین، سیدمحمدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۵، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی